

## بازشناسی جایگاه رجالی «اسحاق بن عمار»

محمدعلی ارجمند\*

### چکیده

تمییز مشترکات و توحید مختلفات، از مباحث دامنه‌دار و کلیدی علم رجال است؛ تا آن‌جا که اگر گفته شود قوت علمی یک عالم رجالی، در عرصه تمییز مشترکات و توحید مختلفات شناخته می‌شود، سخن‌گرافی نخواهد بود.

مراد از «مشترکات» در علم رجال همان «مشترک لفظی» در علم اصول فقه و مراد از «مختلفات» همان «ترادف» است؛ گاه افرادی که در خارج متعددند و به اصطلاح حقایق مختلفه‌اند، اسم مشترکی دارند؛ مانند «زید» که برای چند نفر متعدد وضع شده است. در علم اصول چنین موردی را «مشترک لفظی» می‌نامند. اگر چنین حالتی برای راویان احادیث پیش‌آید، رجالیان آن را «مشترکات» و بحث از تعیین راوی مورد نظر از میان آنان را «تمییز مشترکات» می‌خوانند. در مقابل، اگر یک حقیقت واحده در خارج، دارای چند نام موضوع‌له باشد، اصولیان آن را «ترادف» و رجالیان آن را «مختلفات» و بحث از تشخیص آن را «توحید مختلفات» می‌نامند.

«اسحاق بن عمار» از راویانی است که نزاع‌های علمی فراوانی در مورد او صورت گرفته است. بسیاری معتقدند او در واقع، واحد است؛ در نتیجه، بحث درباره وی داخل در «توحید مختلفات» خواهد بود و برخی نیز این

---

\* دانش‌پژوه سطح دو مرکز آموزش تخصصی علوم حدیث.

عنوان را در خارج، متعدد و مشترک بین امامی ثقه و فطحی ثقه می‌دانند، که در این صورت بحث «تمییز مشترکات» درباره او جاری خواهد بود. قائلین به وحدت وی نیز خود دو دسته‌اند: عده‌ای او را فطحی ثقه و عده دیگر امامی ثقه‌اش می‌خوانند. نظر به اهمیت موضوع و نتیجه کاربردی‌ای که در باب تعارض ادله دارد، مختصری از مباحث مطرح شده درباره وی در این مقاله منعکس و از آن‌جا که «وثاقت» وی طبق هر سه نظریه مورد توافق است، پس از بیان اقوال به بررسی دو محور «تعدد» و «مذهب» او پرداخته شده است. کلیدواژه‌ها: تمییز مشترکات، توحید مختلفات، اسحاق بن عمّار، فطحیه، روای امامی، خاندان‌های حدیثی شیعه.

#### مقدمه

یکی از نتایج مهم و کاربردی تمییز مشترکات و توحید مختلفات، در ارزش‌گذاری اسناد احادیث ظاهر می‌شود؛ به طور کلی احادیث مسند، بر اساس «مذهب»، «عدالت» و «وثاقت» روایت، نزد متأخران شیعه به چهار نوع تقسیم می‌شود: صحیح، حسن، موثق و ضعیف. «صحیح» آن است که تمامی رجال سند، عدل امامی و ثقه باشند؛ «حسن»: یک یا چند نفر از رجال سند شخصی باشد که امامی است، اما توثیق صریحی درباره او نرسیده، لیکن مدحی در مورد او وجود دارد که موجب اعتماد به او می‌شود؛ «موثق»: دست‌کم یکی از رجال سند غیر امامی ثقه است؛ و «ضعیف» آن است که همه یا برخی از رجال سند، یکی از موارد بالا نباشد.<sup>۱</sup> و اگر در یک سند چند نفر از این چهار گروه جمع بودند - مثلاً در یک سند هم راوی غیر امامی ثقه وجود داشت و هم راوی ضعیف - در این صورت نتیجه تابع اخس مقدمتین خواهد بود. در یک نگاه کلی و فارغ از وجود قرائن خاص، به هنگام تعارض چند حدیث، حدیث صحیح بر حدیث موثق و حسن تقدم دارد.

عنوان «اسحاق بن عمّار» مردد بین «عدل امامی ثقه» و «فطحی ثقه» است. بنابراین قول اول، حدیث او صحیح و بر اساس قول دوم، حدیث او موثق خواهد بود که در این صورت، در تعارض با احادیث صحیح مرجوح اعلام می‌شود؛ بنابراین و با توجه به احادیث فراوان نقل شده از طریق اسحاق، بحث از تعیین هویت رجالی وی، از اهمیت

۱. رک: اصول علم الرجال بین النظرية والتطبيق (تقریراً لبحث آیه الله الداوری)، ج ۱، ص ۴۰۱.

ویژه‌ای دارد.

اسحاق بن عمار از فرزندان حیان تغلبی است که از خاندان‌های بزرگ حدیثی شیعه بوده‌اند؛ از این رو، به جاست که به مختصری معرفی این خاندان و راویان موجود در آن پرداخته شود که خود مقدمه‌ای برای تعیین هویت وی نیز خواهد بود.

نجاشی می‌گوید:

إسحاق بن عمار بن حیان مولى بنى تغلب أبويعقوب الصيرفي، شيخ من أصحابنا ثقة و إخوته يونس و يوسف و قيس و إسماعيل و هوفى بيت كبير من الشيعة و ابنا أخيه على بن إسماعيل و بشر بن إسماعيل كانا من وجوه من روى الحديث. روى إسحاق عن أبي عبدالله و أبي الحسن عليهما السلام... له كتاب نوادر يرويه عنه عدة من أصحابنا. أخبرنا محمد بن علي قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى قال: حدثنا سعد بن محمد بن الحسين قال: حدثنا غياث بن كلوب بن قيس البجلي عن إسحاق به؛<sup>۱</sup>

اسحاق بن عمار بن حیان، ابویعقوب صیرفی از موالی<sup>۲</sup> بنی تغلب، از بزرگان اصحاب ما و ثقة است، و برادران او یونس، یوسف، قیس و اسماعیل نیز ثقة‌اند.<sup>۳</sup> اسحاق متعلق به یکی از خاندان‌های بزرگ شیعه است. هم‌چنین دو برادرزاده او، علی بن اسماعیل و بشر بن اسماعیل از راویان شناخته‌شده بوده‌اند. اسحاق از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام روایت نقل کرده... وی دارای کتابی به نام نوادر است که عده‌ای از اصحاب ما آن را از اسحاق روایت کرده‌اند....

نجاشی در جای دیگر گفته:

محمد بن إسحاق بن عمار بن حیان التغلبی الصيرفي، ثقة عين روى عن أبي الحسن موسى عليه السلام له كتاب كثير الرواة...؛<sup>۴</sup>

محمد بن اسحاق بن عمار بن حیان تغلبی صیرفی، ثقة و عین است. از امام کاظم علیه السلام روایت نقل کرده و دارای کتابی است که بسیاری، آن کتاب را از وی روایت کرده‌اند....

۱. رجال النجاشی، ص ۷۱، رقم ۱۶۹.

۲. واژه «مولى» در این گونه موارد غالباً به معنای ولای حلف و هم‌پیمانی است.

۳. این ترجمه براساس این است که «اخوته» را عطف بر «اسحاق»، یونس و... را عطف بیان از «اخوته» بگیریم؛ اما ترکیب دیگری نیز معتمَل است و آن این که «اخوته» مبتدا و «یونس» خبر آن باشد و این جمله، عطف بر جمله قبل باشد که در این صورت، ترجمه چنین خواهد شد: «و برادران او یونس و یوسف و قیس و اسماعیل هستند.» و تفاوت آن با معنای قبل این است که در این صورت، این عبارت نجاشی دال بر توثیق برادران او نخواهد بود.

۴. رجال النجاشی، ص ۳۶۱، رقم ۹۶۸.

شیخ طوسی نیز در الرجال، احمد بن بشر بن عمار الصیرفی را در ذیل اصحاب امام صادق علیه السلام آورده.<sup>۱</sup>

و در باب «من لم یرو عنهم علیهم السلام» آورده: «علی بن محمد بن یعقوب بن إسحاق بن عمار الصیرفی الکسائی الکوفی العجلی روی عنه التلعکبری...».<sup>۲</sup> در باب اصحاب امام صادق علیه السلام نیز گفته: «إسحاق بن عمار الکوفی الصیرفی».<sup>۳</sup>

برقی نیز اسماعیل بن عمار، اسحاق بن عمار، یونس بن عمار و علی بن اسماعیل بن عمار را ذکر کرده و برای اسماعیل، اسحاق و یونس، وصف «الصیرفی» و «مولی بنی تغلب» را به کار برده است.<sup>۴</sup>

خود عمار بن حیان نیز از روایات است و در الکافی در باب «البر بالوالدین» یک روایت از امام صادق علیه السلام نقل که دلالت بر مدح فرزندش اسماعیل دارد.<sup>۵</sup>

خاندان حیان به حرفه صرافیه اشتغال داشته و از خاندانهای متمول شیعه بوده اند و شواهدی نیز بر این مطلب وجود دارد. کشی چنین روایت می کند:

محمد بن مسعود قال: حدثني محمد بن نصير قال: حدثني محمد بن عيسى عن زياد القندي قال: كان أبو عبد الله عليه السلام إذا رأى إسحاق بن عمار وإسماعيل بن عمار قال: «وقد يجمعهما الأقبام»؛ يعني الدنيا والآخرة.<sup>۶</sup>

امام صادق علیه السلام هرگاه اسحاق بن عمار و اسماعیل بن عمار را می دید، می فرمود: «برخی خاندانها هر دو را با هم جمع می کنند»<sup>۷</sup> مراد امام علیه السلام از «آن دو»، دنیا و آخرت است.

برای سهولت، در نمودار زیر می توانید خاندان اسحاق بن عمار را ملاحظه کنید

۱. رجال الطوسی، ص ۱۵۵، رقم ۳.

۲. همان، ص ۴۳۱، رقم ۲۵.

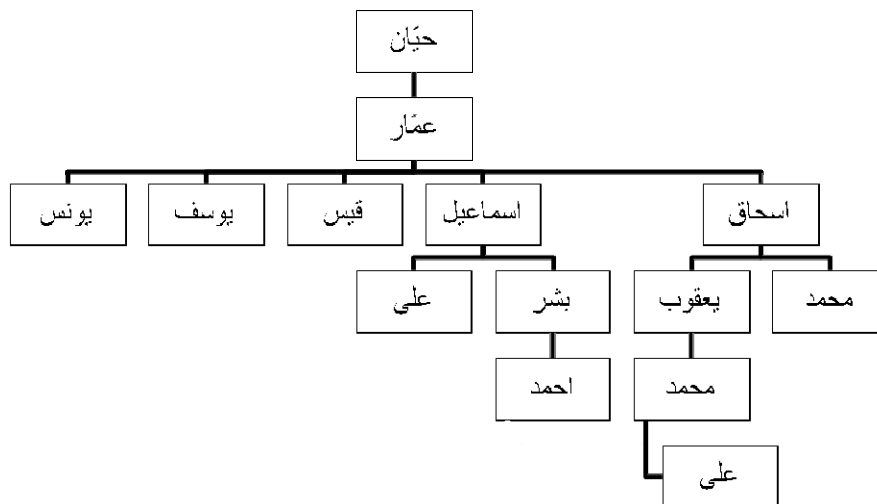
۳. همان، ص ۱۶۲، رقم ۱۳۵.

۴. رجال البرقی، ص ۲۸، ۲۹ و ۵۰.

۵. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۱.

۶. رجال الکشی، ص ۴۰۲، رقم ۷۵۲.

۷. در برخی نسخ کشی چنین آمده: «وقد يجمعهما لأقبام»؛ رک: مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۸. که در این صورت، ترجمه چنین می شود: «و گاهی خداوند هر دو را برای برخی جمع می کند.» ناگفته نماند که تعبیر «وقد يجمعهما الله لأقبام» که مراد جمع دنیا و آخرت است، در چندین روایت آمده است و به نظر می رسد یک تعبیر مثل گونه در فرهنگ روایی شیعه شده، (رک: نهج البلاغه، ص ۳۱؛ قرب الاسناد، ص ۳۹، باب احادیث متفرقه؛ معانی الاخبار، ص ۳۲۴، باب معنی زينة الآخرة و تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۳۲۸، باب المكاسب و (غیره) ندارد.



ظاهر عبارت نجاشی این است که «اسحاق بن ʿEmār» نه تنها امامی ثقه، بلکه از بزرگان امامیه است؛ اما شیخ طوسی تعبیر دیگری دارد: اسحاق بن ʿEmār الساباطی، له أصل. وکان فطحیا إلا أنه ثقة وأصله معتمد علیه...<sup>۱</sup> اسحاق بن ʿEmār ساباطی، دارای اصل آ است. وی فطحی است، اما ثقه و اصل او مورد اعتماد می باشد. شیخ اسحاق بن ʿEmār را «فطحی» خوانده و این اختلاف عبارت نجاشی و شیخ موجب پیدایش سه نظریه در مورد اسحاق بن ʿEmār شده است:

### نظریه اول: اتحاد و فطحیت اسحاق

قائلان این قول، علامه حلی، ابن داود و بسیاری دیگر هستند. ایشان این دو عبارت نجاشی و شیخ را ناظر به یک نفر گرفته اند؛ چنانچه علامه و ابن داود، هر دو عبارت را در کنار هم ذکر کرده، و در نتیجه حکم به فطحی بودن، اما در عین حال وثاقت اسحاق کرده اند.

علامه در *الخلاصه* می گوید:

إسحاق بن ʿEmār بن حیان مولی بنی تغلب أبویعقوب الصیرفی، کان شیخاً من أصحابنا ثقة روی عن الصادق عليه السلام والكاظم عليه السلام وکان فطحياً. قال الشيخ: إلا أنه ثقة

۱. *فهرست الطوسی*، ص ۳۹، رقم ۵۲.

۲. «اصل» در اصطلاح، کتابی روایی است که برگرفته از کتاب روایی دیگر نباشد، بلکه راوی، روایات آن را بدون واسطه از امام شنیده و یا به واسطه کسی که وی روایت را از امام شنیده، نقل می کند.

و أصله معتمد علیه وكذا قال النجاشی. والأولی عندی التوقف فیما ینفرد به.<sup>۱</sup>  
اسحاق بن عمار بن حیان، ابویعقوب صیرفی از موالی بنی تغلب، از بزرگان  
اصحاب ما وثقه بوده است، از امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام روایت نقل کرده و  
فطحی بوده است. شیخ طوسی گفته: جز این که او ثقه و اصل او مورد اعتماد  
است. این را<sup>۲</sup> نجاشی نیز گفته. و به نظر من بهتر آن است که در منفردات او توقف  
شود و بر اساس آن‌ها فتوا داده نشود.

چنان چه روشن است، علامه، صدر کلام خود را از عبارت نجاشی و ذیل را از عبارت  
شیخ استفاده کرده است.  
ابن داود نیز گفته:

إسحاق بن عمار بن حیان، مولی بنی تغلب أبویعقوب الصیرفی م [جش کش]: ثقة هو و  
إخوته [ست]: فطحی و لكنه ثقة معتمد علیه؛<sup>۳</sup>  
اسحاق بن عمار بن حیان، ابویعقوب صیرفی از موالی بنی تغلب، نجاشی و کشی در  
مورد او گفته‌اند: او و برادرانش ثقه‌اند. و شیخ طوسی در الفهرست گفته: فطحی  
است، اما ثقه و مورد اعتماد است.

صاحب جامع الرواة نیز مانند علامه و ابن داود عمل کرده و هر دو عبارت نجاشی و  
شیخ را در ذیل یک عنوان جمع کرده است.<sup>۴</sup>  
مرحوم کاظمی نیز در هدایة المحدثین (معروف به مشترکات کاظمی) او را موثق دانسته  
که ظهور در غیر امامی بودن او دارد.<sup>۵</sup>  
آیه الله خویی نیز از طرف داران این نظریه‌اند و می‌فرماید:

وربما یقال: إن الفطحی هو إسحاق بن عمار الساباطی دون الصیرفی فإنه من الثقات  
الأجلاء ولم یکن فطحياً. ولكن الصحیح أنهما شخص واحد ینسب تارة إلى بلدة و  
أخرى إلى شغله...<sup>۶</sup>

۱. الخلاصة، ص ۲۰۰، رقم ۱.

۲. روشن است که مراد از «ذلک» وثاقت اسحاق بن عمار است، نه فطحی بودن وی، زیرا چنان چه گذشت، نجاشی به  
هیچ وجه فطحی بودن او را عنوان نکرده است.

۳. رجال ابن داود، ص ۵۲، رقم ۱۶۱.

۴. رک: جامع الرواة، ج ۱، ص ۸۲.

۵. رک: هدایة المحدثین، ص ۱۷.

۶. موسوعة الإمام الخوئی، ج ۱۱، ص ۲۳۱.

برخی گفته‌اند: آن که فطحی است اسحاق بن عمار سبابی است، نه صیرفی، چرا که اسحاق بن عمار صیرفی از ثقات و بزرگان بوده و فطحی نبوده است، اما درست آن است که این دو، یکی هستند که گاهی به شهرش (ساباط مدائن) گاهی به شغلش (صرافت) نسبت داده می‌شود.

برخی معتقدند، این نظریه را اولین بار سید بن طاووس (م ۶۷۳ ه. ق) مطرح کرده است، وی بنا بر نقل شیخ حسن، فرزند شهید ثانی، در *التحریر الطاووسی* در ذیل حدیثی که در مورد اسحاق و برادرش از امام صادق علیه السلام وارد شده،<sup>۱</sup> گفته:

أقول: انه یبعد أن یقول الصادق علیه السلام هذا، لان اسحاق بن عمار كان فطحياً؛<sup>۲</sup>  
بعید است که امام صادق علیه السلام این کلام را فرموده باشند، زیرا اسحاق بن عمار فطحی بوده است.

بر این اساس، بسیاری از فقها، احادیث اسحاق را در سلک احادیث موثق به شمار آورده‌اند.

شهید ثانی در شرح لمعه فرموده:

إسحاق فطحی وإن كان ثقة والعمل بروایته مشهور...؛<sup>۳</sup>  
اسحاق فطحی است، هر چند ثقة و عمل به روایات او مشهور است....

در *مسالك الإفهام* نیز وی را فطحی خوانده است.<sup>۴</sup>  
صاحب *مدارك* - با وجود تردیدی که در این باره دارد - در ضمن روایتی از اسحاق می‌گوید:

ويتوجه على هذه الرواية أولاً الطعن فيها من حيث السند... بأنّ راویها وهو اسحاق بن عمار قیل إنه فطحی؛<sup>۵</sup>  
به سند این روایت اشکال می‌شود، زیرا راوی آن که اسحاق بن عمار است، گفته شده که فطحی است.

۱. «كان أبو عبد الله إذا رأى إسحاق بن عمار وإسماعيل بن عمار قال: وقد يجمعهما الأقسام؛ یعنی الدنيا والآخرة.» که در سطور پیشین از رجال کشی با نقل شد.

۲. *التحریر الطاووسی المستخرج من کتاب حل الاشکال للسید احمد بن موسی الطاووس*، ص ۴۰.

۳. *الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية*، ج ۲، ص ۴۳۸.

۴. *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*، ج ۸، ص ۱۰۶.

۵. عاملی، محمد بن علی موسوی، *مدارك الأحكام فی شرح عبادات شرائع الإسلام*، ج ۸، ص ۱۵۵.

چنان چه روشن است، ایشان فطحی بودن اسحاق را منسوب به «قیل» کرده که بیان‌گر تردید ایشان در این زمینه است. محقق سبزواری نیز در *ذخیره المعاد* گفته:

... و فی طریق هذه الرواية إسحاق بن عمار و هو فطحی لکنه ثقة؛<sup>۱</sup>  
در سند این روایت اسحاق بن عمار است که فطحی است، اما ثقه می باشد.

### نظریه دوم: تعدد و اشتراک در اسم

به نظر می رسد، این نظریه را اولین بار شیخ بهایی (۱۰۳۱ ه. ق) در *المشرق الشمسین* مطرح کرده است. وی می گوید:

واعلم أنه قد یختلف کلام علماء الرجال فی ترجمة الرجل الواحد، فیظن بسبب ذلك اشتراکه،... وقد یكون الرجل متعددا فیظن أنه واحد، كما وقع له طاب ثراه فی إسحاق بن عمار، فإنه مشترک بین اثنین: أحدهما من أصحابنا، والآخر فطحی، كما یظهر علی التأمل، فلا بدّ من امعان النظر فی ذلك؛<sup>۲</sup>  
توجه شود که گاهی تعابیر علمای رجال در مورد راوی واحد، به گونه ای اختلاف دارد که به نظر می رسد آن شخص متعدد است، ... و گاهی شخص در واقع متعدد است، اما پنداشته می شود که یک نفر است؛ چنان چه این پندار نادرست برای علامه حلی در مورد اسحاق بن عمار پیش آمده (که او را واحد دانسته، اما حقیقت این است که) این عنوان مشترک بین دو نفر است: یکی از آن دوازده صاحب امامیه و دیگری فطحی است. چنان چه اگر کسی در این زمینه دقت کند، برای او روشن می شود. پس در این گونه موارد باید دقت کافی را به کار برد.

البته پیش از شیخ بهایی، بعضی فطحی بودن اسحاق را منسوب به «قیل» کرده اند، که نشان از تردید ایشان در این موضوع دارد، ولی تصریح به تعدد نکرده اند؛ برای مثال، فاضل مقداد (۸۲۶ ه. ق) در *شرح مختصر النافع* محقق حلی می گوید:

وأما اختیار المصنف فهو قول ابن إدريس لأصالة صحة الحج و ضعف الرواية فإن إسحاق قیل انه فطحی؛<sup>۴</sup>

۱. *ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد*، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲. یعنی علامه حلی رحمته الله.

۳. *مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین مع تعلیقات الخواجه جونی*، ص ۹۵.

۴. *التفیح الرائع لمختصر الشرائع*، ج ۱، ص ۵۶۱.



نظر مصنف همان نظر ابن ادریس است و دلیل آن، اصالت صحت حج و ضعف روایت است، زیرا راوی آن، اسحاق بن عمار، گفته شده که فطحی است.

برخی دیگر نیز در این قول از صاحب *مشرق الشمسین* تبعیت کرده‌اند. شیخ یوسف بحرانی در *الدرر النجفیه* می‌گوید:

أقول: والأظهر عندي هو التعدد كما هو المستفاد من التتبع لكتب الرجال، والمعلوم من القرائن والأمارات الواردة في هذا المجال؛<sup>۱</sup> تعدد خارجی عنوان «اسحاق بن عمار» به نظر من درست‌تر است، همان طور که از تتبع در کتب رجال و از قرائن و نشانه‌های موجود در این زمینه به دست می‌آید.

#### نظریه سوم: اتحاد و امامی بودن اسحاق

تا جایی که بررسی شد، اولین کسی که این نظر را مطرح کرده است، سید بحر العلوم (۱۲۱۲ هـ. ق) در *الفوائد الرجالیة* است که فرموده:

والوجه عندي: أن اسحاق بن عمار رجل واحد، وهو اسحاق بن عمار بن حیان الامامی الثقة؛<sup>۲</sup> به نظر من صحیح این است که اسحاق بن عمار یک نفر است و او اسحاق بن عمار بن حیان می‌باشد که امامی و ثقة است.

مجلسی ثانی<sup>۳</sup> و ابوالهدی کلباسی از طرف داران این نظریه‌اند. مرحوم ابوالهدی کلباسی می‌نویسد:

الأظهر القول بالاتحاد، وكون المتحد ابن الصيرفي الأمامی الثقة؛<sup>۴</sup> نظریه اتحاد و این که آن متحد، ابن صیرفی امامی و ثقة است، درست‌تر به نظر می‌رسد.

آیه الله شبیری زنجانی نیز در ضمن یکی از مباحث فقهی می‌فرماید: مرحوم آقای خوبی از روایت به عنوان «معتبره» یاد کرده‌اند، از آن جهت که اسحاق بن عمار را فطحی می‌دانند، ولی ما اسحاق بن عمار را امامی ثقة دانسته و در نتیجه روایت، صحیحه

۱. *الدرر النجفیه من الملتقطات البوسفیه*، ج ۲، ص ۱۸۱ و ۱۸۲.

۲. *الفوائد الرجالیة*، ج ۱، ص ۳۱۵.

۳. رک: *ملأة الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار*، ج ۳، ص ۶۲۱.

۴. *سماة المقال فی علم الرجال*، ج ۲، ص ۱۳۳.

خواهد بود.<sup>۱</sup> و در جای دیگر می‌گوید: اسحاق بن عمار به نظر مختار، فطحی نیست و دوازده امامی و صحیح است.<sup>۲</sup>

چنانچه از دقت در آرای مطرح شده روشن می‌شود، «وثاقت» اسحاق بن عمار در بین قائلان هر سه نظریه، مورد اتفاق است و چیزی که مورد اختلاف است، «تعدد» و «مذهب» اوست؛ بنابراین در ادامه، درباره این دو محور بحث می‌شود.

## تعدد

### ادله قائلان به تعدد

قائلان به تعدد، دلایلی را برای نظریه خود مطرح کرده‌اند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. مهم‌ترین دلیل بر این قول، دقت در دو عبارت شیخ و نجاشی است، زیرا اسحاق بن عمار در عبارت نجاشی منسوب به «عمار بن حیّان التغلبی الصیرفی» در عبارت شیخ طوسی، منسوب به «عمار بن موسی الساباطی» شده و پُر واضح است که این «عمار»‌ها یکی نیستند، چرا که خاندان عمار بن حیّان، همان‌طور که از عبارت نجاشی<sup>۳</sup> استفاده می‌شود، خاندانی معروف و سرشناس بوده‌اند و راویان بسیاری از این خانواده برخاسته و ناشناس نبوده‌اند، اما نه در مورد اسحاق و نه پدرش و نه برادران و فرزندان و برادرزاده‌هایش و صف «الساباطی» به کار نرفته، بلکه آن‌ها معروف به «صیرفی» و «تغلبی» هستند؛ چنانچه در عبارت الرجال شیخ نیز همین اوصاف آمده، و در مقابل برای «عمار ساباطی» معروف، فرزندان به نام «اسماعیل»، «قیس»، «یونس» و... در جایی ثابت نشده است.

نجاشی در ذیل عنوان «عمار بن موسی» می‌گوید:

عمار بن موسی الساباطی، أبو الفضل مولی و أخواه قیس و صباح رووا عن أبي عبدالله وأبي الحسن عليهما السلام وكانوا ثقات في الرواية...<sup>۴</sup>

۱. کتاب نکاح (زنجانی)، ج ۶، ص ۱۹۲۹.

۲. کتاب نکاح (زنجانی)، ج ۱۱، ص ۳۷۵۷.

۳. و هوفی بیت کبیر من الشیعة.

۴. رجال النجاشی، ص ۲۹۰، رقم ۷۷۹.

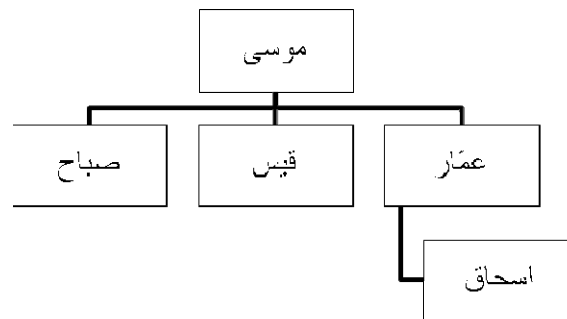
عمار بن موسی سبابی، ابوالفضل، از موالی<sup>۱</sup> است، برادران اوقیس و صباح هستند، آن‌ها از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام روایت نقل کرده‌اند و در روایت ثقه بوده‌اند.

پس روشن می‌شود که نام پدر عمار سبابی، «موسی» است و نه «حیان». هم‌چنین تعبیر «وکانوا ثقات فی الروایة» موهم این است که نجاشی در مورد مذهب آن‌ها اشکالی را وارد می‌دانسته، در حالی که ظاهر عبارتش در مورد اسحاق بن عمار: «وهو فی بیت کبیر من الشیعة»، این است که آن‌ها را امامی می‌داند. شیخ طوسی نیز گفته:

عمار بن موسی السبابی، وکان فطحیا. له کتاب کبیر جید معتمد؛<sup>۲</sup> عمار بن موسی سبابی، فطحی بوده است. دارای کتابی بزرگ، خوب و معتمد است.

و در *الفهرست* نیز چنانچه گذشت - فرزندی به نام «اسحاق» را برای عمار سبابی ثابت کرده است.

بنابراین، نمودار این خاندان به این شکل خواهد بود:



خلاصه آن‌که خاندان حیان تغلبی و خاندان موسی سبابی، دو خاندان جداگانه‌اند که در هر یک، «عمار» نامی با فرزندی به نام «اسحاق» وجود دارد و مشترک پنداشتن این دو نفر، به معنای مشترک پنداشتن این دو خاندان است، که پنداری واضح البطلان است.

۱. «مولی» در این جا به معنی غیرعرب یا عرب غیراصیل است.

۲. *فهرست الطوسی*، ص ۳۳۵، رقم ۵۲۷.

مرحوم بحرانی این دلیل را این چنین تقریر می‌کند:

و مما يدل على التعدد أن المذكور في رجال النجاشي إسحاق بن عمار بن حيان، وأنه صيرفي، وأن له إخوة وأبناء إخوة مشاركين له في النسب والنسبة، والمذكور في الفهرست ابن عمار بن موسى الساباطي. ولعمار إخوة أيضا متصفون بهذه النسبة، و لم يذكر في ترجمة أحد من ولد عمار بن حيان، مع تعددهم في كتب الرجال وروايتهم للأخبار أنه ساباطي، ولا في أحد من ولد عمار بن موسى أنه صيرفي، مع استقصاء علماء الرجال لذكر الصفات المميّزة؛<sup>۱</sup>

از جمله دلایل تعدد اسحاق بن عمار این است که آن چه در رجال نجاشی آمده، اسحاق بن عمار بن حیان است و این که او صیرفی است و این که او برادران و برادرزادگانی دارد که آن ها نیز همین نسب (ابن حیان) و نسبت (الصیرفی) را دارند. و در مقابل، آن چه در الفهرست شیخ آمده، ابن عمار بن موسی ساباطی است. و این که عمار ساباطی، برادرانی دارد که آن ها نیز به همین نسبت (الساباطی) موصوف اند، در حالی که در مورد هیچ یک از فرزندان عمار بن حیان نیامده که ساباطی باشد، با این که تعداد آن ها در کتب رجال و روایاتشان در کتب حدیث بسیار است. و در مورد هیچ یک از فرزندان عمار بن موسی<sup>۲</sup> نیز گفته نشده که صیرفی باشد، با این که سعی علمای رجال بر این بوده که تمامی صفات ممیزه را در ترجمه هر راوی جمع آوری کنند.

سپس به صاحبان نظریه وحدت تاخته و آن را نتیجه عدم دقت در عبارت شیخ و نجاشی معرفی می‌کند:

والظاهر أن منشأ الشبهة عند من ذهب إلى الاتحاد، هو كلام العلامة في الخلاصة حيث إنه جمع بين عبارتي النجاشي والفهرست على وجه كأنهما عبارة واحدة، و العبارتان عند الرجوع إلى الكتابين على غاية من التباعد والتنافي؛ إذ الموجود في الفهرست، هو إسحاق بن عمار الساباطي الفطحي، والمذكور في كتاب النجاشي هو ابن حيان الصيرفي الإمامي؛<sup>۳</sup>

ظاهراً منشأ پندار اتحاد در مورد اسحاق بن عمار، کلام علامه در الخلاصه است که

۱. الدرر النجفية من الملتقطات اليوسفية، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲. اضافه «موسی» در این جا، بنا بر بعضی از نسخ الفهرست است.

۳. درست این بود که ایشان بفرماید: «در مورد هیچ یک از فرزندان موسی ساباطی»، زیرا اصلاً در کتب رجال - به جز الفهرست شیخ که خود موضوع این بحث است - برای عمار بن موسی، فرزندی ذکر نشده تا بخواهد متصف به وصفی شود.

۴. الدرر النجفية من الملتقطات اليوسفية، ج ۲، ص ۱۸۳.

عبارت نجاشی و الفهرست را یکجا آورده، به گونه‌ای که به نظر می‌رسد این دو عبارت ناظر به یک نفرند، در حالی که وقتی به رجال نجاشی و الفهرست شیخ مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که این دو عبارت در نهایت تباعد و تنافی هستند، چرا که آن چه در الفهرست شیخ آمده، اسحاق بن عمار سبابی فطحی است و آن چه در کتاب نجاشی آمده، ابن حیان صیرفی امامی است.

۲. دلیل دیگر بر مغایرت «اسحاق» در کلام نجاشی با «اسحاق» در کلام شیخ آن است که نجاشی برای اسحاق، کتابی را اثبات کرده، ولی شیخ برای او اصلی را ذکر کرده است، در حالی که بین اصطلاح «کتاب» به طور مطلق و «اصل» تفاوت وجود دارد.<sup>۱</sup>

۳. راوی کتاب اسحاق در رجال نجاشی، «غیاث بن کلوب» و در فهرست شیخ، «ابن ابی عمیر» است.<sup>۲</sup>

واضح است، این دو دلیل اخیر قابل خدشه می‌باشند.

#### ادله قائلان به اتحاد

در مقابل، قائلان به وحدت نیز دلایلی را مطرح کرده‌اند:

۱. اگر اسحاق بن عمار سبابی، غیر از اسحاق بن عمار صیرفی و یکی دارای اصل و دیگری دارای کتاب بود، باید هر یک از شیخ و نجاشی نام هر کدام را در کتاب خویش بیاورند، زیرا ایشان کتب خود را برای ذکر مصنفان شیعه گشوده‌اند و دلیلی نداشت که هر کدام، یکی از این «اسحاق‌ها» را از کتاب خود حذف کند.  
آیه الله خویی این دلیل را چنین تقریر می‌کنند:

الصحيح أنهما شخص واحد... كما يفصح عنه أن النجاشي تعرض للصيرفي ووثقه و لم يتعرض للسبابي على العكس من الشيخ حيث إنه تعرض في فهرسته للسبابي... إذن فلو كانا شخصين لم يكن وجه لعدم تعرض النجاشي للسبابي مع أنه متأخر عن الشيخ في التأليف، وهو ناظر إليه، ولا لعدم تعرض الشيخ للصيرفي في فهرسته مع تصريحه في رجاله كما سمعت بأن له كتاباً وقد أعد فهرسته لذكر أرباب الكتب و المصنفين؛<sup>۳</sup>

۱. الفوائد الرجالية، ج ۱، ص ۳۰۷.

۲. رک: همان، ج ۱، ص ۳۰۷.

۳. موسوعة الإمام الخوئي، ج ۱۱، ص ۲۳۱.

صحیح آن است که این دو، شخص واحد هستند...، چرا که نجاشی متعرض صیرفی شده و او را توثیق کرده و متعرض ساباطی نشده است؛ به عکس شیخ که در *الفهرست*، تنها متعرض ساباطی شده... حال اگر این دو، واقعاً متعدد بودند دلیلی نداشت که نجاشی، ساباطی را در کتاب خود ذکر نکند - با این که او کتاب خود را بعد از *الفهرست* شیخ نگاشته و کتابش ناظر به کتاب شیخ است - هم چنین دلیلی نداشت که شیخ در *الفهرست* متعرض صیرفی نشود، با این که خود شیخ در رجالش تصریح کرده که اسحاق دارای کتاب است و *الفهرست* را نیز برای بیان صاحبان کتب و مصنفان گشوده است.

۲. خود شیخ طوسی در *الرجال* که برای ذکر اصحاب ائمه علیهم‌السلام تألیف شده، تنها نام «اسحاق بن عمار الکوفی الصیرفی»<sup>۱</sup> را ذکر کرده<sup>۲</sup> و متعرض شخصی با نام «اسحاق بن عمار الساباطی»<sup>۳</sup> نشده است، در صورتی که اگر او هم شخص دیگری از اصحاب امام صادق یا امام کاظم علیهم‌السلام بود، باید نام او را به طور جداگانه در یکی از ابواب کتاب خود می‌آورد.

۳. نام اسحاق بن عمار، به جز در *رجال ابن‌مضائری* در سایر کتب رجالی متقدم که به دست ما رسیده، ذکر شده است، اما تنها در *الفهرست* شیخ طوسی توصیف به «الساباطی» شده، در صورتی که اگر تعددی در کار بود و وی متغایر با «اسحاق صیرفی» بود، باید سایرین نیز ذکری از او می‌داشتند.

۴. شیخ صدوق به طور فراوان از «اسحاق بن عمار» روایت می‌کند، اما در *مشيخة الفقيه* تنها نام یک اسحاق بن عمار را می‌آورد و طریق خود را به او ذکر می‌کند، در صورتی که اگر این دو متعدد بودند، می‌بایست طریق خود به هر دو را ذکر و یا دست کم مراد خود از «اسحاق» مذکور را معین می‌کرد.

#### طریق تمییز «اسحاق»، بنا بر قول به تعدد

چنانچه گذشت، در موارد اشتراک اسم، بحث تمییز مشترکات جاری می‌شود؛ بنابراین قائلان به تعدد می‌بایست راه‌هایی را برای تشخیص «اسحاق بن عمار»

۱. چنانچه گذشت قائلان به تعدد، اوصاف «الصیرفی»، «الکوفی» و «التغلیبی» را قرینه بر «اسحاق بن عمار بن حیان» می‌دانند.

۲. رک: *رجال الطوسی*، ص ۱۶۲، رقم ۱۳۵.

۳. که طبق نظریه تعدد، وصف «الساباطی» قرینه بر «اسحاق بن عمار بن موسی» است.

مطلق در روایات، ارائه دهند. در ذیل برخی از راه‌های ارائه شده برای تمییز، ذکر شده است:

#### ۱. تمییز بر اساس مروی عنه:

برخی معتقدند، اگر مروی عنه امام صادق علیه السلام باشند، راوی «اسحاق بن عمار بن حیّان» است.

شیخ یوسف بحرانی این قول را از شیخ علی بحرانی نقل کرده:

إن الشيخ علياً المذكوراً صرح في حواشي كتب الحديث بأنه متى وردت رواية إسحاق بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام، فهو ابن حيان الثقة الإمامي. ويفهم منه أن إسحاق بن عمار الساباطي لم يدرك الصادق عليه السلام. وحينئذ، فاحتمال الاشتراك إنما يحصل فيما إذا روى إسحاق بن عمار عن الكاظم عليه السلام؛<sup>۱</sup>

شیخ علی بحرانی رحمته الله در حواشی اش بر کتب حدیث تصریح کرده که هرگاه روایت اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل شود، منظور از اسحاق، ابن حیان امامی ثقه خواهد بود. و از این کلام شیخ علی دانسته می‌شود که اسحاق بن عمار ساباطی، امام صادق علیه السلام را درک نکرده است. پس در این صورت، احتمال اشتراک تنها در جایی صورت می‌پذیرد که اسحاق از امام کاظم علیه السلام نقل روایت کرده باشد.

#### ۲. تمییز بر اساس راوی

ممکن است گفته شود، در صورتی که راوی از اسحاق، یکی از افراد ذیل باشد، «ابن حیان» متعین است، زیرا طبقه این افراد با اسحاق ساباطی فاصله دارد: صفوان بن یحیی، یونس بن عبد الرحمن، عبدالله بن سنان، حماد بن عیسی، حماد بن عثمان، حسن بن محبوب، داود بن نعمان، معاویه بن وهب، یحیی بن عمران حلبی، علی بن رئاب، سیف بن عمیره، عبدالله بن مسکان، عبدالله بن مغیره، ابی ایوب خزاز، ثعلبة بن میمون، حفص بن بختری و سایر کسانی که در طبقه این افراد هستند.

گفتنی است، سید بحر العلوم به این دوره، اشکال جدی وارد کرده‌اند.<sup>۲</sup> برخی نیز روایت «غیاث بن کلوب» از اسحاق بن عمار را دلیل بر تعیین «ابن حیّان» دانسته‌اند، زیرا بر اساس طریق نجاشی، وی راوی کتاب اسحاق بن عمار بن حیّان است.

۱. الدرر النجفیة من الماتقطات الیوسفیة، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲. رک: الفوائد الرجالیة، ج ۱، ص ۳۱۴.

### ۳. توقف

مجلسی اول در شرح مشیخه صدوق در شرح طریق به اسحاق بن عمار می‌گوید:  
 ...والظاهر أنهما رجلا ن ولما أشكل التمييز بينهما فهو في حكم الموثق كالصحيح؛<sup>۱</sup>  
 درست آن است که این دو، دو شخص هستند و هرگاه تمییز بین این دو مقدور  
 نشد، حدیث او در حکم موثق کالصحیح است.

دلیل حکم به موثقه بودن روایت این است که بنا بر نظریه تعدد، عنوان  
 «اسحاق بن عمار» مشترک بین امامی و فطحی است و در صورت عدم تمییز، نتیجه تابع  
 احسن مقدمتین خواهد بود؛ لذا حکم به موثقه بودن روایت می‌شود.  
 نکته: در میان قائلان به تعدد، از مرحوم عنایة الله قهپایی رحمته الله نظر خاصی نقل شده  
 است. ایشان معتقداند، هر چند عنوان «اسحاق بن عمار» مشترک بین دو نفر است، اما  
 اسحاق بن عمار موجود در اسناد همان اسحاق بن عمار بن حیّان امامی ثقه است.  
 بنابراین، حتی بر اساس قول به تعدد و اشتراک، نیازی به تمییز مشترکات نیست و  
 همیشه «ابن حیّان» متعین خواهد بود.<sup>۲</sup>

### مذهب اسحاق بن عمار

معتقدان به وحدت اسحاق بن عمار، در مذهب وی اختلاف دارند. عده‌ای او را  
 «فطحی» و عده‌ای او را «امامی» می‌دانند. در ادامه، ادله این دو قول ذکر می‌شود.

### دلایل بر فطحی بودن اسحاق بن عمار

۱. دلیل عمده این قول، جمع بین عبارت نجاشی و شیخ است؛ به عبارت دیگر، از  
 آن جا که طبق دلایلی که در محور قبلی بحث بیان شد، اسحاق بن عمار شخص  
 واحدی است و متعدد نیست، لذا وثاقت او از عبارت نجاشی و فطحی بودن او از  
 عبارت شیخ نتیجه می‌شود.

۲. دلیل دومی که ممکن است ارائه شود، روایتی است که شیخ طوسی در *التهدیب*  
 آورده است؛

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّانٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ كَانَ مُوسَى بْنُ

۱. روضة المتقين فی شرح من لایحضره الفقیه، ج ۱۴، ص ۵۱.

۲. رک: سماء المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۱۲۳.



عِمْرَانَ إِذَا صَلَّى لَمْ يَنْفَتِلْ حَتَّى يُلْصِقَ خَدَّهُ الْأَيْمَنَ بِالْأَرْضِ وَخَدَّهُ الْأَيْسَرَ بِالْأَرْضِ؛ قَالَ وَقَالَ إِسْحَاقُ رَأَيْتُ مِنْ آبَائِي مَنْ يَصْنَعُ ذَلِكَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ يَعْنِي مُوسَى فِي الْحِجْرِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ؛<sup>۱</sup>

محمد بن سنان از اسحاق بن عمار نقل می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «موسی بن عمران پس از نماز، بر نمی‌خاست مگر این‌که گونه‌اش راست و چپ خود را به زمین می‌چسباند». اسحاق گفت: من برخی از پدران (اجداد) خود را دیدم که این عمل را انجام می‌دادند. محمد بن سنان گفت: منظور اسحاق از برخی از اجدادش، موسی است که نیمه‌های شب در حجر اسماعیل، این کار را می‌کرد.

مرحوم فیض‌کاشانی در بیان عبارت آخر گفته:

بیان: «قال» یعنی محمد بن سنان و «قال إسحاق» یعنی إسحاق بن عمار «یعنی موسی» ای موسی الساباطی جد إسحاق؛<sup>۲</sup>  
بیان: گوینده «قال» اول، محمد بن سنان و گوینده «قال» دوم اسحاق بن عمار و مراد از موسی، موسی ساباطی جد اسحاق است.

ظاهر این روایت - چنانچه چه مرحوم فیض‌کاشانی برداشت کرده است - این است که تفسیر محمد بن سنان مربوط به «آبائی» در کلام اسحاق است؛ پس محمد بن سنان، جد اسحاقی که راوی این روایت است را، «موسی ساباطی» معرفی کرده است؛ به عبارت دیگر راوی این روایت، اسحاق نوه «موسی ساباطی» و پسر «عمار بن موسی ساباطی» است.

از سوی دیگر، کلینی و کشی روایت مفصلی نقل کرده‌اند که طبق آن، طایفه عمار بن موسی بر فطحیت خود باقی ماندند:

... فَكُلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَطَعَ إِلَّا طَائِفَةَ عَمَّارٍ وَأَصْحَابَهُ؛<sup>۳</sup>

... پس هر که بر موسی بن جعفر علیه السلام وارد شد به امامت او یقین کرد،<sup>۴</sup> مگر طایفه عمار و اصحاب وی.

۱. تهذیب الأحكام ج ۲، ص ۱۱۰.

۲. الوافی، ج ۸، ص ۸۱۸.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۵۲ و رجال الکشی، ص ۲۸۲.

۴. یا: از عقیده قبلی خود دست برداشت.

حال از آن جا که بنا بر دلایل پیش گفته، برای ما ثابت است که «اسحاق بن عمار» در روایات، شخص واحدی است و متعدد نیست، پس مراد از تمامی «اسحاق بن عمار»ها در روایات همین اسحاق فرزند «عمار بن موسی» سباباطی است و طبق روایت مزبور، مانند پدر و سایر طایفه خود بر فطحیت باقی مانده است. شهادت شیخ طوسی به فطحی بودن او نیز مؤید این مطلب است.

اما ردّ این دلیل بسیار روشن است، زیرا به نظر می‌رسد که این روایت در *التهدیب* دچار تصحیف شده و صحیح، آن چیزی است که خود شیخ در *الخلاف* روایت کرده:

وروی إسحاق بن عمار قال: سمعته يقول: كان موسى بن عمران إذا صَلَّى لم يفتل حتى يلصق خده الأيمن بالأرض، وخده الأيسر بالأرض. قال: وقال إسحاق رأيت من يصنع ذلك، قال ابن سنان: يعني موسى بن جعفر عليه السلام في الحجر، في جوف الليل؛<sup>۱</sup> اسحاق بن عمار روایت کرده و گفته: از امام (صادق) عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: «موسی بن عمران پس از نماز، بر نمی‌خاست مگر این که گونه راست و چپ خود را بر زمین می‌گذاشت». اسحاق گفت: من کسی را دیدم که این کار را می‌کرد. محمد بن سنان گفت: منظور اسحاق، موسی بن جعفر عليه السلام است که نیمه‌های شب در حجر اسماعیل این کار را می‌کرد.

از دقت در روایت *الخلاف* معلوم می‌شود که در نسخه *التهدیب*، کلمه «من آبائی» اضافه و «ابن جعفر عليه السلام» حذف شده است. پس معلوم می‌شود محمد بن سنان در این روایت، اصلاً جدّ اسحاق بن عمار را معرفی نمی‌کند تا ثابت شود اسحاق، فرزند عمار بن موسی سباباطی است تا بر مبنای روایت کلینی و کشی، فطحی بودن او نتیجه شود.

دو قرینه بر صحیح بودن نسخه *الخلاف* و تصحیف شدن و نسخه *التهدیب* وجود دارد:

۱. قرینه مقام اقتضا می‌کند که اسحاق بن عمار، فعل موسی بن جعفر عليه السلام را ذکر و به آن استشهاد کند، نه فعل پدران خود را.

۲. این روایت را محقق حلّی در *المعتبر*، علامه حلّی در *التذکرة*، *المنتهی* و *النهاية* و صاحب *مدارک*، مانند نسخه *الخلاف* نقل کرده‌اند.<sup>۲</sup> این استدلال وردّ آن را مرحوم ابوالهدی

۱. *الخلاف*، ج ۱، ص ۴۳۷.

۲. رک: *المعتبر*، ج ۲، ص ۲۷۱؛ *منتهی المطلب*، ج ۵، ص ۲۴۷؛ *تذکرة الفقهاء*، ج ۳، ص ۲۲۴؛ *نهاية الأحكام*، ج ۱، ص ۴۹۸ و *مدارک الأحكام*، ج ۳، ص ۴۲۴.

کلباسی از جدّ خود نقل کرده است.<sup>۱</sup>

علامه محمد باقر مجلسی رحمته الله نیز که نتوانسته انتساب اسحاق به موسی سباباطی را بپذیرد، عبارت آخر روایت *التهدیب* را چنین توجیه کرده:

فالظاهر أن فاعل «قال» أولاً إسحاق بن عمار وأبن سنان، وإسحاق المذكور ثانياً هو إسحاق بن موسى بن جعفر روى عن أبيه عليه السلام، ولم يصح به تقيية، ويؤيد ذلك التصريح بإسحاق ثانياً، ولم يذكر نسبه إماماً تقيية، أو للاكتفاء بالرواية عن آبائه؛<sup>۲</sup> صحیح این است که گوینده «قال» اول، اسحاق بن عمار یا محمد بن سنان است و گوینده «قال» دوم، اسحاق بن موسی بن جعفر عليه السلام است که فعل پدر خود امام کاظم عليه السلام را نقل کرده، اما نام ایشان را به خاطر تقیه نیاورده است، و مؤید این مطلب هم این است که در ذیل روایت دوباره نام اسحاق آمده (در حالی که اگر این اسحاق همان اسحاق بن عمار بود، نامش در صدر حدیث آمده بود و نیازی نبود که دوباره نام او به صورت اسم ظاهر ذکر شود) و عدم ذکر نسب پس از نام اسحاق، یا به خاطر تقیه بوده و یا به این خاطر که استناد به فعل آبا، قرینه بر اسحاق بن موسی بن جعفر عليه السلام بوده است.

البته به نظر می‌رسد، صحیح این است که به دور از توجیهاات بعید، حکم به وقوع تصحیف در نسخه *التهدیب* کنیم.

#### دلایل امامی بودن اسحاق بن عمار

صاحبان نظریه سوم معتقدند، منشأ توهم فطحیت در مورد اسحاق بن عمار برای شیخ طوسی آن است که ایشان در *الفهرست* تصور کرده اسحاق، فرزند عمار سباباطی فطحی معروف است و در نتیجه او را در مذهب به پدرش ملحق کرده است. از این رو، دلیل اول و دوم - که در ذیل بیان شده است - مبتنی بر ردّ این تصور است.

۱. در هیچ یک از اسناد روایات، «اسحاق بن عمار» با وصف «السباباطی» ذکر نشده و آن چه موجود است یا «اسحاق بن عمار» مطلق است و یا قرینه‌ای بر «ابن حیّان» دارد؛<sup>۳</sup> در صورتی که اگر اسحاق بن عمار، فرزند عمار بن موسی سباباطی فطحی بود، وصف

۱. سماء المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲. ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، ج ۳، ص ۶۲۱.

۳. مانند وصف «الصیرفی» که در برخی از اسناد بعد از نام او قرار گرفته است. برای مثال: *الکافی*، ج ۴، ص ۸۶، ج ۵، ص ۳۱۸ و ج ۸، ص ۵۳.

«ساباطی» را نیز دارا بود و طبق عادت می‌بایست دست‌کم در چند مورد از اسناد روایات با این وصف می‌آمد، چنان‌چه «عمّار» ساباطی در غالب موارد با این وصف آمده است.<sup>۱</sup> بنابراین، اسحاق بن عمار فرزند عمار ساباطی فطحی نیست.

۲. «عمّار بن موسی ساباطی» و «اسحاق بن عمّار الصیرفی» هر دو از راویان پرروایت هستند و اگر اسحاق فرزند عمّار بن موسی ساباطی و مانند پدرش فطحی بود، به طور معمول می‌بایست دست‌کم در چند مورد - هرچند نادر - از پدرش روایتی نقل می‌کرد، در حالی که چنین چیزی نیست.<sup>۲</sup>

خلاصه آن که بنا بر این دو دلیل، اسحاق فرزند عمار بن موسی ساباطی نیست. از این رو، نمی‌توان با روایت کافی و کثی که دلالت بر باقی ماندن طایفه عمار بن موسی بر فطحیت دارد،<sup>۳</sup> فطحی بودن او را ثابت کرد.

۳. شیخ طوسی در *الرجال* در باب اصحاب امام کاظم علیه السلام نام اسحاق بن عمار را آورده و در آن جا تنها به وثاقت وی تصریح کرده و هیچ حرفی از ساباطی یا فطحی بودن وی نروده: «اسحاق بن عمار، ثقة له کتاب».<sup>۴</sup> با این‌که شیخ، *الرجال* را پس از *الفهرست* نوشته است.

۴. روایاتی که به ظاهر در ذمّ اسحاق وارد شده، هیچ یک دالّ بر انحراف مذهب او به طور عموم و دالّ بر فطحی بودن او به طور خصوص نیستند. (توضیح بیشتر در این باره در پایان خواهد آمد.)

بر اساس این دلایل، قائلان به امامی بودن اسحاق معتقدند که در *الفهرست*، سهوی در قلم شیخ رخ داده که پس از نام اسحاق، وصف «الساباطی» و «فطحی» را آورده است. سید بحر العلوم این مطلب را چنین توضیح می‌دهند:

والظاهر أن الوهم نشأ من اشتها عمار الساباطی، وكثرة دورانه في الأخبار والرجال، وانصراف الاطلاق اليه فيهما، فظن الشيخ في هذا الموضوع أن اسحاق هذا هو ابن عمار الساباطی، وحكم عليه بالفطحية وألحقه بأبيه في المذهب، لما روی: أنه

۱. در برنامه درایة النور در دامنة كتب اربعة - وبدون احتساب وسائل الشيعة - عمار با وصف «الساباطی»، در حدود

۳۵۰ مورد تکرار شده است، که بیشترین فراوانی را در میان اسامی مشترک وی دارد.

۲. *ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار*، ج ۳، ص ۶۲۱.

۳. این روایت در ضمن دلیل دوم از ادله قائلان به فطحی بودن اسحاق بن عمار گذشت.

۴. *رجال الطوسی*، ص ۳۳۱، رقم ۳.

لم یبق علی الفطحية الا عمار الساباطی وأصحابه، و طائفة عمار و اصحابه كما فی الکافی؛ ثم سرى الوهم الی السروی<sup>۱</sup>، وزاد: «إن اسماعیل بن عمار کان فطحیا» فجعله كأبيه وأخيه، مع القطع بفساد الوهم فيه<sup>۲</sup>.  
 به نظر می‌رسد، توهم فطحی بودن اسحاق، ناشی از شهرت عمار ساباطی و کثرت وقوع او در روایات و رجال، و انصراف «عمار» مطلق در روایات و رجال به «عمار ساباطی» است؛ به همین دلیل، شیخ طوسی در این جا تصور کرده که این اسحاق فرزند عمار ساباطی است؛ پس او را در مذهب، ملحق به پدرش و حکم به فطحی بودن او کرده، به دلیل روایتی که می‌گوید: «جز عمار ساباطی و اصحابش کسی بر فطحیت باقی نماند». - چنانچه این روایت در الکافی آمده است - سپس این تصور نادرست به ابن شهر آشوب نیز سرایت کرد و وی اسماعیل بن عمار را نیز همانند پدر و برادرش، منسوب به فطحیه کرده، در حالی که این کلام در مورد اسماعیل بن عمار قطعاً نادرست است<sup>۳</sup>.

پس معلوم می‌شود که «اسحاق بن عمار ساباطی» اصلاً وجود خارجی ندارد و موجود در خارج همان «اسحاق بن عمار بن حیان» است که در رجال نجاشی به طور بلیغی مدح شده است.

#### روایات دال بر ذمّ اسحاق بن عمار

در پایان، تذکر این نکته لازم است که تعدادی روایت در مورد اسحاق بن عمار وارد شده که به ظاهر، دلالت بر ذمّ وی دارند. در ذیل به بعضی از این روایات اشاره شده است:

##### ۱. در رجال الکشی آمده:

نصر بن الصباح قال: حدثني سجادة قال: حدثنا محمد بن وضاح عن إسحاق بن عمار قال: كنت عند أبي الحسن عليه السلام جالسا حتى دخل عليه رجل من الشيعة فقال له: «يا فلان جدد التوبة أو أحدث عبادة فإنه لم يبق من أجلك إلا شهر». قال إسحاق: فقلت في نفسي وأعجباؤه كأنه يخبرنا أنه يعلم آجال شيعته أو قال آجالنا. قال: فالتفت إلى مغضبا فقال: «يا إسحاق وما تنكر من ذلك وقد كان الهجري مستضعفا وكان عنده علم المنايا والإمام أولى بذلك من رشيد الهجري يا إسحاق أما إنه قد بقي من عمرک

۱. یعنی ابن شهر آشوب.

۲. الفوائد الرجالية، ج ۱، ص ۳۱۸.

۳. چرا که فطحی بودن اسماعیل بن عمار را هیچ یک از رجالیان متقدم عنوان نکرده‌اند.

سنتان أما إنه يتشتت أهل بيتك تشتتا قبيحا و يفس عيالک إفلاسا شديدا»<sup>۱</sup>. اسحاق بن عمار می گوید: پیش امام کاظم علیه السلام نشسته بودم که مردی از شیعیان وارد شد؛ امام علیه السلام به او فرمود: «فلانی، یا توبه کن یا عبادت از سر گیر، چراکه از عمر تو تنها یک ماه باقی مانده». اسحاق گفت: من پیش خود گفتم: عجب! انگار امام می خواهد به ما بفهماند که زمان مرگ شیعیان خود (یا زمان مرگ ما) را می داند. او می گوید: پس از این افکار، امام علیه السلام با ناراحتی به من نگاه کرد و فرمود: «اسحاق، چه طور این مطلب (علم من به آجال) را انکار می کنی، در حالی که رشید هجری با این که بی بصیرت بود، علم منایا داشت، و امام به چنین علمی سزاوارتر است از رشید هجری. اسحاق، (حال به تونیز می گویم که) از عمر تو دو سال بیشتر باقی نمانده و پس از تو خاندانت به شکل فجیعی پراکنده و خانواده ات به شدت فقیر می شوند.

چنان چه روشن است، صرف تعجب اسحاق از علم امام علیه السلام دلالت بر انحراف مذهب او ندارد و نهایتاً دال بر ضعف شناخت او نسبت به مقام علمی امام است. وعده امام علیه السلام به او نیز دلالتی بر انحراف مذهب و یا حتی بر ذم او یا فرزندان او ندارد، بلکه تنها دلالت بر دچار شدن فرزندان و خانواده او به فقر شدید دارد و این اخبار امام علیه السلام هم از این باب بوده که اعتقاد اسحاق به احاطه علمی خود را بیشتر تثبیت کنند.

## ۲. در جایی دیگر از رجال الکشی آمده:

جعفر بن معروف قال: حدثني أبو الحسين الرازي قال: حدثني إسماعيل بن مهران قال: حدثني محمد بن سليمان الديلمي قال: قال إسحاق بن عمار: لما كثر مالي أجلس علي بابي بؤابا يردد عنى فقراء الشيعة. قال: فخرجت إلى مكة في تلك السنة فسلمت علي أبي عبدالله عليه السلام فرد علي بوجه قاطب غير مسرور. فقلت: جعلت فداك ما الذي غير حالي عندك؟ قال: الذي غيرك للمؤمنين. قلت: جعلت فداك والله إنى لأعلم أنهم علي دين الله ولكن خشيت الشهرة علي نفسي. قال: يا إسحاق أما علمت أن المؤمنين إذا التقيا فتصافحا بين إبهاميهما مائة رحمة تسعة وتسعون منها لأشدهما حبا لصاحبه، فإذا اعتنقا غمرتهما الرحمة فإذا التثما لا يريدان بذلك إلا وجه الله قيل لهما غفر لهما فإذا جلسا يتساءلان قالت الحافظة بعضها لبعض اعتزلوا بنا عنهما فإن لهما سرا وقد ستره الله عليهما. قلت: جعلت فداك وتسمع الحافظة قولهما و

۱. رجال الکشی، ص ۴۰۹.

لا تكتبه وقد قال الله عزوجل: ﴿ ما يلفظ من قول إلا لديه رقيب عتيد.﴾ قال: فنكس رأسه طويلاً ثم رفعه وقد فاضت دموعه على لحيته وهو يقول: يا إسحاق إن كانت الحفظة لا تسمعه ولا تكتبه فقد يسمعه ويعلمه الذي يعلم السر وأخفى، يا إسحاق فخف الله كأنك تراه فإن شككت في أنه يراك فقد كفرت وإن أيقنت أنه يراك ثم برزت له بالمعصية فقد جعلته في حد أهون الناظرين إليك<sup>۱</sup>

اسحاق می گوید: وقتی اموال من زیاد شد، درباری را بر درب خانه خود گماشتم تا فقرای شیعه را از در خانه من رد کند. سپس در همان سال به مکه مشرف شدم و نزد امام صادق علیه السلام رفتم. من به ایشان سلام کردم، اما ایشان جواب مرا با روی گشاده نداد. من گفتم: فدای شما شوم! چه باعث شده که مقام من نزد شما این طور دگرگون شود؟ حضرت فرمود: «همان چیزی که تو را نسبت به مؤمنان دگرگون کرده». گفتم: فدای شما شوم! به خدا من می دانم که آن ها بر دین حق اند، اما ترسیدم که به واسطه انفاق زیاد، مشهور شوم. ایشان فرمودند: «اسحاق، نمی دانی که وقتی دو مؤمن هم دیگر را ببینند و با هم مصافحه کنند، بین دو انگشت ابهامشان صد رحمت است که ۹۹ تایی آن مال آن کسی است که طرف مقابل را بیشتر دوست بدارد؟ و وقتی با هم معانقه کنند در رحمت الهی فرو می روند و وقتی روبوسی کنند - بدون این که جز وجه خدا را در نظر داشته باشند - به آن ها ندا می شود که بخشیده شدید، و وقتی بنشینند و با هم احوال پرسی کنند، فرشتگان نگهبان می گویند: برویم، شاید بخواهند با هم رازی را در میان بگذارند که خداوند آن را پوشانده». گفتم: فدای شما شوم! آیا فرشتگان نگهبان حرف های آن ها را می شنوند، اما نمی نویسند، با این که خداوند فرموده: «هیچ سخنی نمی گوید، مگر این که نزد او نگهبانی حاضر است». پس امام برای مدتی سر خود را پایین انداختند، سپس سرشان را بلند کردند و در حالی که اشکشان بر محاسنشان سرازیر شده بود، فرمودند: «اسحاق، اگر فرشتگان نگهبان نشنوند و ننویسند، آن که به اسرار نهمان آگاه است، می شنود و می نویسد. پس اسحاق، از خدا بترس به گونه ای که انگار او را می بینی و اگر شک داشته باشی که او تو را می بیند کافر شده ای و اگر یقین داری که او تو را می بیند و باز در محضر او معصیتش کنی، او را خوارترین بینندگان محسوب کرده ای».

پرواضح است که این روایت نیز نه تنها دال بر ذم اسحاق نیست، بلکه دال بر مدح او نیز هست، چرا که نشان می دهد پیش از این اتفاق، امام علیه السلام همیشه با او با روی باز و

۱. رجال الکشی، ص ۴۰۹.

بشاش برخورد می‌کرده‌اند و این روگردانی امام علیه السلام از وی نیز موقتی و فقط برای این بوده که خطای او را به وی گوش زد کرده و او را از این انحراف نادانسته، باز دارند.

۳. شیخ کلینی رحمه الله در کتاب شریف کافی می‌نویسد:

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام زُبْمًا صَرَبْتُ الْغُلَامَ فِي بَعْضِ مَا يَحْرُمُ فَقَالَ وَكَمْ تَضْرِبُهُ فَقُلْتُ زُبْمًا صَرَبْتُهُ مِائَةً فَقَالَ مِائَةً مِائَةً فَأَعَادَ ذَلِكَ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ قَالَ حَدَّ الزَّيْنِ اتَّقِ اللَّهَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَكَمْ يَنْبَغِي لِي أَنْ أَضْرِبَهُ فَقَالَ وَاحِدًا فَقُلْتُ وَاللَّهِ لَوْ عَلِمَ أَنِّي لَا أَضْرِبُهُ إِلَّا وَاحِدًا مَا تَرَكَ لِي شَيْئًا إِلَّا أَفْسَدَهُ فَقَالَ فَاتَّيْتَنِي فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا هُوَ هَلَاكِي إِذَا قَالَ فَلَمْ أَزَلْ أُمَاكِسُهُ حَتَّى بَلَغَ خَمْسَةَ ثُمَّ غَضِبَ فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ إِنْ كُنْتُ تَدْرِي حَدَّ مَا أَجْرَمَ فَأَقِمِ الْحَدَّ فِيهِ وَلَا تَعُدَّ حُدُودَ اللَّهِ!

اسحاق بن عمار می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: گاهی می‌شود که عبدی را به خاطر کار ناشایستی که مرتکب شده است، می‌زنم. حضرت فرمود: «چقدر او را می‌زنی؟» گفتم: گاهی تا صد ضربه هم می‌زنم. ایشان (با تعجب) دوبار فرمود: صد تا؟! به اندازه حدّ زنا؟! از خدا بترس». گفتم: فدای شما شوم! پس خوب است چند ضربه بزنم؟ ایشان فرمودند: «یکی». گفتم: اگر او بداند که من فقط یک ضربه به او می‌زنم، همه زندگی‌ام را خراب می‌کند. فرمود: «پس دو ضربه». گفتم: فدای شما شوم! این هم مرا بیچاره می‌کند! پس همین‌طور با حضرت بحث کردم تا حضرت فرمود: «پنج ضربه». پس از آن ایشان با ناراحتی فرمود: «اسحاق، اگر خودت (را عالم به احکام الله می‌دانی و خیال می‌کنی که) مقدار جزای او را می‌دانی، پس به نظر خودت عمل کن و از حدود الهی فراتر نرو!»

بحث اسحاق با امام علیه السلام نیز دلالتی بر انحراف عقیده، ضعف مذهب و یا ذمّ وی ندارد، بلکه دلالت بر سرسختی وی در پذیرش مطالب علمی دارد که تا وقتی به حدّ افراط نرسد، روحیه پسنندیده‌ای هم هست.

خلاصه آن‌که هیچ‌یک از این سه روایت، بیان‌گر انحراف مذهب اسحاق بن عمار بالعموم و فطحنی بودن وی بالخصوص نیستند.

### نتیجه

آن‌چه گذشت، مختصری از اقوال مطرح‌شده درباره یکی از راویان پروایت شیعه به



همراه ادله آن بود، که قائلان، از بزرگ‌ترین دانشمندان رجالی عصر حاضر و قرون گذشته حضور دارند. لیکن با توجه به مباحث مطرح شده، به نظر می‌رسد صحیح‌ترین نظریه در این باب، قول سوم است، چراکه اگر عمار بن موسی ساباطی معروف، فرزندی به نام «اسحاق» داشت که در اسناد روایات شیعی واقع شده بود، باید در کتب حدیثی و رجالی نمود پیدا می‌کرد و به طور معمول در چند مورد - هرچند نادر - اسحاق بن عمار در اسناد و روایات، هم چون پدر خود متصف به «ساباطی» می‌شد، در حالی که در هیچ کتابی چنین چیزی مطرح نشده است؛ بنابراین، «اسحاق بن عمار» واحد و مطابق نظر نجاشی، فرزند «حیان تغلبی» است.

از سوی دیگر، اگر اسحاق بن عمار، فطحی مذهب بود حتماً این موضوع علاوه بر فهرست شیخ طوسی، در سایر کتب رجالی نیز انعکاس پیدا می‌کرد و دست‌کم، نجاشی که به اضبط علمای رجال معروف است، پس از آن همه تفصیل درباره وی و ذکر نام برادران و برادرزادگان و بیان وثاقت و این‌که از بیوت بزرگ شیعه بوده‌اند، اشاره‌ای هم به فطحی بودن او می‌کرد. در نتیجه اسحاق بن عمار، واحد امامی ثقه است و جمیع روایاتش از جانب خود او صحیح می‌باشند.

### کتاب نامه

- اصول علم الرجال بین النظرية والتطبيق (تقريباً لبحث سماحة آية الله الحاج الشيخ مسلم الداوری دام ظلّه) محمد علی صالح المعلم، مؤسسه فرهنگي صاحب الامر عليه السلام، سوم، ۱۴۲۹ق.
- التحرير الطاووسي المستخرج من كتاب حل الاشكال، الشيخ حسن بن زين الدين، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، اول، ۱۴۱۱ق.
- تذكرة الفقهاء، حسن بن يوسف بن مطهر اسدي (علامه حلي)، قم: آل البيت عليهم السلام، اول، بی تا.
- تهذيب الأحكام، ابو جعفر محمد بن حسن طوسي، تهران: دارالکتب الإسلامية، چهارم، ۱۴۰۷ق.
- جامع الرواة، محمد بن علی الاردبیلی الغروي الحائري، قم: مكتبة المحمدي، بی تا.
- الخلاصة، علامه حلي، قم: دارالذخائر، ۱۴۱۱ق.
- الخلاف، ابو جعفر محمد بن حسن طوسي، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، اول، ۱۴۰۷ق.
- الدرر النجفية من الملتقطات اليوسفية، يوسف بن احمد بن ابراهيم بحراني (آل عصفور)، بيروت: دارالمصطفى لإحياء التراث، اول، ۱۴۲۳ق.
- ذخيرة المعاد في شرح الإرشاد، محمد باقر بن محمد مؤمن (محقق سبزواری) قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، اول، ۱۲۴۷ق.
- رجال ابن داود، ابن داود حلي، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ق.
- رجال البرقي، احمد بن محمد بن خالد برقي، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ق.
- رجال الطوسي، شيخ طوسي، نجف: المكتبة المرتضوية، بی تا.
- رجال الكشي، محمد بن عمر كشي، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ش.
- رجال النجاشي، احمد بن علی نجاشي، قم: انتشارات جامعه مدرسين، ۱۴۰۷ق.
- الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، زين الدين بن علي عاملي (شهيد ثاني)، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم اول، بی تا.
- روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، محمد تقی مجلسي، قم: مؤسسه فرهنگي

- اسلامی کوشانبور، دوم، ۱۴۰۶ق.
- *سما المقال فی علم الرجال*، ابوالهدی کلباسی، قم: مؤسسه ولی العصر علیه السلام للدراسات الاسلامیة، اول، ۱۴۱۹ق.
- *فهرست الطوسی*، شیخ طوسی، نجف: المكتبة المرتضویة، بی تا.
- *الفوائد الرجالیة*، سید مهدی بحر العلوم بروجردی (للسید بحر العلوم)، تهران: مكتبة الصادق، اول، ۱۴۰۵ق.
- *قرب الإسناد*، عبدالله بن جعفر حمیری، محقق / مصحح: گروه پژوهش در مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، اول، ۱۴۱۳ق.
- *الكافی*، ثقة الاسلام کلینی، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۶۵ق.
- *کتاب نکاح*، سید موسی شبیری زنجانی (زنجانی)، اول، قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز، ۱۴۱۹ق.
- *مدارک الأحكام فی شرح عبادات شرائع الإسلام*، محمد بن علی موسوی عاملی، بیروت: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، اول، ۱۴۱۱ق.
- *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة، اول، ۱۴۱۳ق.
- *مشرق الشمسین وإکسیر السعادتین مع تعلیقات الخواجونی*، بهاء الدین عاملی، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة، دوم، ۱۴۱۴ق.
- *معانی الأخبار*، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
- *المعتبر فی شرح المختصر*، نجم الدین جعفر بن حسن (محقق حلی)، قم: مؤسسه سید الشهدا علیه السلام، اول، ۱۴۰۷ق.
- *ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار*، علامه محمد باقر مجلسی، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله، اول، ۱۴۰۶ق.
- *منتهی المطلب فی تحقیق المذهب*، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (علامه حلی)، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة، اول، ۱۴۱۲ق.
- *موسوعة الإمام الخوئی*، سید ابوالقاسم موسوی خوئی، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، اول، ۱۴۱۸ق.

- نقد الرجال، السيد مصطفى التفرشى، قم: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، اول، ١٤١٨ق.
- نهاية الاحكام فى معرفة الاحكام، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى (علامه حلى)، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، اول، ١٤١٩ق.
- نهج البلاغه، سيدرضى، محقق / مصحح: عزيز الله عطاردى، قم: مؤسسه نهج البلاغه، اول، ١٤١٤ق.
- الوافى، فيض كاشانى، اول، اصفهان: كتابخانه امام اميرالمؤمنين على عليه السلام، ١٤٠٦ق.